

ننگ آن خداوندی که ملا آنرا تبلیغ می کند

امیر سپهر

در فرهنگ نوشتاری و گفتاری ما بسیاری از واژگان معنای مجازی دارند. یکی از این واژه ها، واژه روحانیت است. روحانی و روحانیت در تمامی فرهنگها و در نزد همه ی ملتها به افراد و قشری معنویت گرا گفته می شود که از تعلقات این جهانی بریده، به دور از دنیای مادی و جلوه های آن، در گوشه ای اعتکاف گزیده و به عبادت پروردگار خویش مشغولند. یا کسانی که برای کسب رضایت خداوندی، تمامی جوانی و عمر خود را صرف خدمت و یا تلطیف روح بندگان او می کنند. از این رهگذر هم، مالک قلوب مؤمنان گشته، بی تاج و تخت، پادشاه حقیقی مردم باورمند می شوند.

روحانی اما در ایران به مثنی بیکاره و انگل گفته می شود که کاری ندارند جز خانه نشینی و تن آسایی. عناصری بیسواد، پسمانده، تنبل و زنباره که در تمامی عمر حتی یک روز هم کار نکرده اند. هیچ نقشی هم در کار و تولید نداشته، در طول تاریخ هم همواره ز الو صفت از دسترنج مردمان بدبخت ارتزاق کرده اند. روحانی ایرانی تنها رسالتی که برای خود می شناسند، نه خدمت به بندگان خداوند، بلکه پاسداری از جهل و هر چه نادان نگاه داشتن آنان است. تمام قدرت و استعداد خود را هم صرف همین کار می سازد. یعنی صرف گسترش جهالت و خرافه پرستی. چون فلسفه ی وجودی و تداوم زندگی انگلی این قشر زائد و بی فایده در گرو این امر است.

فقط در سایه ی همین جهالت است که ملا می تواند بیاساید و همچنان از بی خبران سواری گیرد. این ویژگی هایی است که روحانی ایرانی دارد. به جز چند استثناء هم، این ویژگیها که برشمرده شد، در مورد تمام کسانی که در ایران نام روحانی را با خود به پدک می کشند، صدق پیدا می کند. بزرگترین تفاوت روحانی وطنی با روحانی سایر ملل، رسالت اجتماعی است که ملای ایرانی برای خود قائل است و از همه مهمتر اعمال وحشیانه ای است که بنام خدا انجام می دهد. کرداری سبعانه که تشابهی به کردار روحانی هیچ دین و آیین دیگری در جهان ندارد. نه بودایی، نه یهود و نه نصارا و نه حتی اسلام اصلی، یعنی اسلام اهل سنت از قبیل صدور حکم زندان و بند و شلاق و سنگسار و کور کردن و دست و پا بریدن و اعدام و تجاوز و مصادره ی هستی مردم ... از همه ی این اعمال هم شرم آور تر حکم تجاوزی است که آنرا بنام خدا صادر می کند.

روحانیت سایر ملت ها نقششان در جامعه حال دستکم بصورت ظاهر هم که شده، بالا بردن سطح معنویت مؤمنان است، نه اینکه حکم تجاوز به دختر بچه های معصوم نه ساله صادر کنند. آنها با جاری ساختن خطبه ی عقده بنام پروردگاری که مثلاً باید دوستدار بندگان باشد. نگارنده اعتقاد دارم که هیچ عمل این طایفه ی ضد خدا شنیع تر و جنایتکارانه تر از این بالغ دانستن کودکان نه ساله و حکم تجاوز بدانان صادر کردن نیست.

این عمل ننگین و شرم آور نه دین داری و اعتقاد به خدا، بلکه اصلاً در حکم آب دهان انداختن به صورت انسان و انسانیت و بزرگترین توهین به خداوند است. آخر این چگونه خداوندی است که تجاوز شنیع و چندان آور یک گردن کلفت بی شعور و معنویت به یک کودک معصوم را روا می دارد؟ این کدامین خداوند است که اجازه می دهد بنامش یک انسان نمای پست و بی شعور و جنایتکاری چشم ممنوع خود را از حدقه بیرون کشد؟ این چگونه خدایی است که با هر چه شادی و نشاط و سرور و زیبایی است سر دشمنی دارد؟ این خدا چگونه فرهنگی دارد که در قاموسش هر گونه استعداد بندگان برای خلق هر اثر هنری گناه و معصیت معنا می دهد؟ اصلاً این خدای لعنتی از کدامین سیاره ی نفرین شده ای آمده که بندگان خود را همیشه گریان و ماتم زده می خواهد.

ننگ بر آن خداوندی باد که ملای ایرانی آنرا تبلیغ می کند. خدایی که ملای ایرانی از آن سخن می گوید، خود اهریمن است. کسانی هم که خدای ملا ها را می پرستند نه دیندار و خدا پرست، که اهریمن پرست هستند. حال چه نادانسته و چه از سر منفعت طلبی. امیدی به گروه دوم نیست. این گروه دانسته نه تنها دین و خدا و وطن و مردم خود، بلکه حتی شرف و حیثیت انسانی خویش را هم به ملاها فروخته اند. بنابر این ما را سخنی با آنان نیست. لیکن عده ای از هم میهنان ساده ی ما هم هستند که فقط از روی کم آگاهی در قفس شیخ و ملا گرفتار آمدند. تا ما نتوانیم سطح شعور این دسته از هم میهنان خود را بالا ببریم، آنان همچنان اسیر خواهند بود. البته عده ای طفیلی بی خانواده و هویت هم هستند که برای ملا ها همیشه نقش تیغ کش و جلا را ایفا کرده اند. این دسته ی آخری نور چشمی های ملاها هستند.

زیرا که اساساً حیات شیخ و ملا به جاهلان و طبقات پست اجتماعی گره خورده. این قشر خوب می داند که هر چه مردم جاهل تر و عقبمانده تر باشند به همان اندازه مطیع تر خواهند بود. عاقل و فرزانه که به ملا سواری نمی دهد. فقط نادانها و واماندگان هستند که گوش به فرمان و ابزار دست این قشر می شوند. اگر آنها قادر گشته اند که سده ها همچنان به حیات انگلی خود ادامه دهند، تنها و تنها با تکیه بر همین مردمان جاهل و بی فرهنگ بوده است و بس. این طفیلی ها تیغه ی تیز دشمنی ملاها هستند. هر شاه و وزیر و مصلح اجتماعی که در طول تاریخ اراده کرده تا نقش ملا را در ایران و در حیات اجتماعی ایرانیان بی رنگ سازد، خود را با

میلیونها تن از این انسان های جاهل مواجه دیده است. متعصبانی که معمولاً هم از تربیت نایافته ترین طبقات اجتماعی هستند. کسانی با گردنهای متورم از تعصب و با دهانهای کف آلود، که ملاها آنانرا بسیج و به صحنه کشیده اند تا با چوب و چماق و دشنه بیایند و از بیضه ی اسلام عزیز دفاع کنند. یعنی؛ در مقابل آن ایرانیان روشن ضمیر و ترقی خواهی بیاستند، که اتفاقاً خواهان بهبود زندگی خود همین افراد فلکزده و نابخرد هستند. به دیگر سخن، چنانچه ملا جماعت همواره توانسته بر شاه و وزیر و روشنفکر و هر مصلح اجتماعی دیگری پیروز گردد، اگر این طایفه قادر گشته که حتی از قوی ترین پادشاهان ایران نیز باج ستانی کند، تنها و تنها با حمایت همین جاهل ترین مردم ما بوده است. با پیشتیبانی و جانفشانی آن بیچارگان بی فرهنگی که همواره خود همیشه ی اجاق کباب روان و خرد خویش گشته اند.

این مطلب اخیر را که آوردم بیشتر به قبل از انقلاب پنجاه و هفت مربوط می شود. انقلاب مچ ملاها را باز کرده. آن بلوا گر چه در ظاهر برایشان پیروزی به همراه آورد، آن پیروزی اما در واقع پیروزی در ورود به پروسه ی شکست بود، به مثابه آغازی برای فصل پایانی. انقلاب شکوهمند پرده از رخسار زشت و ماهیت مخوف ملاها بر گرفت. بیست و هشت سال جور و ستم و زدوی و جنایت و چپاول از پی آن کامیابی موقت، حتی به نا آگاه ترین مردمان دیروز هم نشان داد که روحانیت در ایران یعنی چه.

حال دیگر آن خوابزندگان و حتی بعضی از آن طفیلی ها هم می دانند که این انگل ها هیچ چیزشان اندک شباهتی به پرهیزکاران و مردان خدا ندارد. چون در عمل دیدند که این قوم تا چه اندازه جنایتکار و دغلباز و خطرناک هستند. در این مدت غافلان دیروزی هم با پوست و گوشت و استخوان خود حس کرده اند که ملا چه عنصر پلیدی است. حس کرده اند که از الف تا پای این کیش که این قوم ضد ایرانی آنرا تبلیغ می کنند، بدعت، دروغ، شرک و خرافه و حتی ضدیت با خداوند است. فهمیده اند که ارشاد مردم، دفاع از اسلام و خدا پرستی و ادعا هایی از این دست، دروغهایی جز برای فریب و زراندوزی نیست.

این نیمه بیداری به رایگان به دست نیامده. ملت ما برای برخاستن از این خواب غفلت و رسیدن به دروازه ی حقایق، یکی از سنگین ترین هزینه های تاریخ خود را پرداخته و همچنان هم می پردازد. با این بهای کمر شکن، ما حق نداریم که این فرصت تاریخی را برایگان از دست دهیم.

اگر تا سال پنجاه و هفت، حتی کمونیست ایرانی هم نقد از ملا را تاب نمی آورد، با آن بهای سنگین که فقط یک قلم آن جان و سلامت یک میلیون جوان برومند ما بود، اینک جو جامعه از هر نظر برای نقد این خیل مفتخور و زالو صفت کاملاً آماده شده، حتی برای بی سواد ترین ها. بیسواد سواد ندارد اما کودن و کور که نیست. او خود می بیند که این ارازل بر خلاف روحانیت سایر ادیان و ملتها، چگونه هم شدیداً به دنبال مال اندوزی هستند، هم در پی شهوترانی از راه سیخه کردن زنان متعدد و هم اینکه اساساً بدنبال قدرت و شهرت دنیوی. تا بدانجا که اصلاً خود را صاحب اصلی حکومت مادی و این جهانی می داند.

مردم خود شاهد هستند که حتی کله گنده ترین اینها هم که قاعدتاً باید پرهیزکار ترین هاشان باشند، اصلاً بی هیچ شرم و حیایی بیست و هشت سال است بکلی از منبر و وعظ و روضه خوانی بریده و رسماً به صدارت و وزارت و وکالت روی آورده اند. همه ی دارایی مادی این جهانی مردم ایران را هم غصب کرده اند. بجای گوشه ی اعتکاف در کاخهای مجلل می زیند. از ماشین هایی استفاده می کند که همه ضد گلوله و از گرانترین های جهان است. عباهاشان هم چون هنرپیشگان هالیوودی از ترمه و ابریشم ناب، در تمامی دنیا هم که مال و منال و ملک و قصر و برج و کمپانی دارند.

پس، ما در این فضای مناسب که آنرا با یکی از سنگین ترین هزینه های تاریخمان بدست آوردیم، وظیفه ملی و تاریخی داریم تا با روشنگری های باز و بی تعارف، شر این قشر انگل را از سر مردم ایران کم کنیم. طبیعی است که قادر نخواهیم بود چرک و زنگار صد ها ساله را یکشبه از مغز و روان هم میهنانمان بزداییم. این کاری عظیم و طولانی مدت فرهنگی است که عمر نسل ما بدان قد نخواهد داد. اما اهمیت کار در این نیست. مهم این است که دستکم ما با شروع به ادای این دین بزرگ ملی، هم راهگشا باشیم و هم اینکه در حد توان و بضاعت خویش، حنای این خیل حقه باز را در نزد مردم کم رنگتر سازیم. ما اگر شجاعانه اینکار را شروع کرده و تا حدی این تابو های پوچ و خرافی را بشکنیم، بی شک دیگران این وظیفه ی فوق العاده مهم و ملی را پی خواهند گرفت...

<http://www.zadqah.com>
zadqah@hotmail.com